



University of Tehran Press

Rethinking of Reasoning Based on the Principle of “Orderliness of Species” (Intizāmi Naw‘) in the Process of Shi‘i Jurisprudents’ Ijtihād

Seyed Abdolrahim Hoseini 

Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, College of Farabi, University of Tehran, Qom. Iran. Email: abd.hosseini@ut.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:

Received: 09 August 2025

Revised: 11 October 2025

Accepted: 24 December 2025

Published online: 21 June 2026

Keywords:

Orderliness of Species (Intizāmi Naw‘),
Reasoning (Ta‘lil),
Sharī‘a,
Nature,
Civic Rulings.

ABSTRACT

Attention to the “species-oriented” dimensions of human life—as addressed in Imāmī jurisprudence—is foundational to Shī‘ī theories of *ijtihād*. While this doctrine remains an undisputed principle in *mu‘āmilāt* and criminal/civil law, it has rarely been articulated as a formal *fiqhī* rule. This paper examines the authoritative theories and epistemological grounds underpinning the legal validity (*hujjiyyah*) of “orderliness of the species” (*intizām al-naw‘*) as a criterion for legal rulings. Drawing on Shī‘ī theology, which attributes ultimate social organization to the Infallible Imams (AS), this study proposes a theory of “gradational orderliness.” This framework posits that while the highest degree of orderliness belongs exclusively to the *Ma‘šūmīn* (AS), lower levels fall under the jurisdiction of fallible humans. Ultimately, the findings suggest that integrating this principle is essential for a robust understanding of text-based reasoning (*ta‘lil*) in Shī‘ī legal theory.

Cite this article: Hoseini, A. (2026). Rethinking of Reasoning Based on the Principle of “Orderliness of Species” (Intizāmi Naw‘) in the Process of Shi‘i Jurisprudents’ Ijtihād. *Islamic Jurisprudential Researches*, 22, (2), 81-91. <http://doi.org/10.22059/jorr.2026.382259.1009641>



© Authors retain the copyright and full publishing rights.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2026.382259.1009641>

Publisher: University of Tehran Press.



دانشگاه تهران

نشریه پژوهش‌های فقهی

شاپا الکترونیکی: ۶۱۹۵-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jorr.ut.ac.ir/>

بازاندیشی تعلیل به قاعده انتظام نوع در فرایند اجتهاد فقیهان شیعه

سید عبدالرحیم حسینی

گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانامه: abd.hosseini@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۰۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

اهتمام به حیثیات احکام نوعی ناظر به حیات انسان در فقه امامیه از مؤلفه‌های بنیادین در شکل‌گیری نظریه‌های اجتهاد شیعی است؛ آموزه‌ای که به‌خصوص در ابواب معاملات و احکام کیفری و مدنی به مثابه اصل متقن و بلامنازع حاکم شده، اما هرگز به عنوان یک قاعده فقهی مورد توجه قرار نگرفته است. در این مقاله، ضمن بررسی نظریات معتبر و ساحتهای مرتبط، حجیت انتظام نوع به مثابه شاخص تعیین احکام شرعی مدنی پژوهش شده است. از آنجا که در مبانی کلامی شیعی مسئله نظم‌بخشی به زندگی نوع بشر از مختصات امام معصوم^(ع) شمرده شده است، پس از تحلیل به‌عمل آمده، نظریه‌ای تحصیل شده که مقتضای آن اثبات تشکیکی بودن انتظام است که مرتبه برتر و کامل آن از مختصات معصومین^(ع) و مراتب ضعیف و اضعف آن حسب شرایط و مقتضیات از تکالیف انسان غیر معصوم است. یافته‌های فقیهان در این زمینه به‌رغم تنیدگی قاعده با مبانی فکری- کلامی- فقهی محض است؛ امری که برای شناخت تعلیل مبتنی بر نصوص التفات به آن ضروری می‌نماید.

کلیدواژه:

انتظام نوع،

تعلیل،

شریعت،

طبیعت،

مدنیات.

استناد: حسینی، سید عبدالرحیم (۱۴۰۵). بازاندیشی تعلیل به قاعده انتظام نوع در فرایند اجتهاد فقیهان شیعه. پژوهش‌های فقهی ۲۲ (۲)، ص ۸۱-۹۱.

<http://doi.org/10.22059/jorr.2026.382259.1009641>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان



DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2026.382259.1009641>

مقدمه

جایگاه اهتمام به نوع انسانی و اصالت آن در عرصه استنباط فقهی و تطورات آن عیان است؛ به گونه‌ای که کثرت استنادات و ارجاعات تردیدی در اصل مطلب باقی نمی‌گذارد (شریف مرتضی علم الهدی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۸۷؛ شهید ثانی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۲۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۱۰۴؛ همدانی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۴۴۴؛ خوبی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۲۷۴؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۳: ۲۶۹؛ لاری، ۱۴۱۸، ج ۱: ۲۶۵؛ آقاصیاء عراقی، ۱۴۲۱: ۵۳). اعتبار استنادی و حجیت فقهی آموزه انتظام نوع قبل از اینکه در آرای فقیهان مطرح شود و از مستندات اجتهاد و فقه‌ورزی قرار گیرد فی نفسه از مبانی فکری متکلمین شیعه در مباحث امامت دانش کلام است، چنان که علامه حلی انتظام نوعی و سامان حیات انسان در ساحت فراگیر کلی را از رسالت‌های امامان معصوم^(۴) می‌داند و می‌نویسد: «إن بقاء نظام النوع و دفع الهرج و المرج عله غائیه مقصوده فی نصب الامام.» (الألفین، ج ۱: ۲۷۰). وی این مبانی اعتقادی را از ادله اثبات امامت و انحصار آن در شخص امام معصوم^(۴) برمی‌شمارد و ضمن استناد به آیه شریفه «أَنْ تَبْرُوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصَلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» (بقره: ۲۲۴) در بیان وجه استدلال می‌نویسد: «الأول: أَنَّ البرَّ و التقوی و الإصلاح بین الناس موقوف علی معرفه الأحكام الشرعیه و المراد من أنواع الخطاب الإلهی علی وجه یقینی، و إلاً لجاز أن یأتی بالمعصیه و الفساد ترك البرّ و هو لا یعلم، و ذلك لایحصل إلاً من المعصوم علی ما تقرّر، فیجب المعصوم. الثاني: أَنَّ الموصوف بهذه الصفات الذي یصلح بین الناس فیتعیّن علی الناس قبول قوله لیتّم الإصلاح و انتظام النوع، و غیر المعصوم لا یصلح لذلك، فدلّ علی ثبوت المعصوم.» (الألفین، ج ۱: ۱۴۴)؛ فارغ از آنچه به عنوان مصادیق حکم بیان و منسوب به فقیهان می‌شود، امری که به عنوان یک نظریه مورد توجه این مقاله قرار گرفته است. فقیهان در موارد مختلف تحقق نظم نوعی و انتظام امور انسانی را به عنوان دلیل حکم مطرح ساخته و آن را مجرد از دیگر ادله گویای ملاک و ضابطه شرعی دانسته‌اند. در اینجا این سؤال مطرح است که از آنجا که اساس این قاعده ریشه در اصول اعتقادی دارد آیا نظریه انتظام نوع و تحقق آن در موضوعات مورد ابتلا در امور مدنی کاشف از وجود حکم شرعی در راستای رسالت ذاتی امام معصوم^(۴) است؟ اگر پاسخ به این سؤال را مثبت بدانیم لازم است ضابطه انتظام نوعی مورد نظر در عرصه اجتهاد را تعیین کنیم. زیرا شاخص‌ها و معیارها درباره ماهیت انتظام نوعی حسب تعلقات و باورها مختلف و گوناگون است. مثلاً ممکن است جمعی چنین انتظامی را فقط در بعد مالی و مادی زندگی انسان متعین بدانند و در مقابل جمع دیگری سایر شاخص‌های دینی و الهی را مؤثر بلکه علت تحقق نظم نوعی بشناسند. دیدگاه‌ها در این زمینه را حسب نگرش‌ها و معتقدات افراد، جوامع، مکاتب، و دیدگاه‌های مختلف متعدد و متنوع دانست. آنچه برای مبحث ما اهمیت دارد تفاوت نظرات فقیهان و اهل اجتهاد در این زمینه است. از این رو لازم دیده شد ابتدا خود نظم نوعی مورد نظر ایشان مورد بازاندیشی قرار گیرد و مقصود از آن مبین شود و در ادامه چگونگی استدلال نوع‌گرایانه و تکیه بر انتظام نوعی در استنباط احکام مورد کنکاش و در بوتّه نقد علمی قرار گرفته است.

منزلت فقهی قاعده

قبل هر چیز برای روشن شدن زمینه بحث به چند نمونه محوری از استنادات و تأکیدات فقیهان به این قاعده اشاره‌ای گذرا داریم. اهمیت توجه به این ابعاد مسئله از این جهت است که علامه حلی از یک سو تشخیص و تحقق این مهم را از رسالت‌های منحصر به فرد امام معصوم^(۴) دانسته و از سوی دیگر مانند برخی آن را از ادله احکام برشمرده است. با این وصف مناسبت این دو موضع را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

علامه حلی به عنوان بزرگ‌ترین پیشگام عرصه فقه و استنباط تعقلی برخاسته از نص دینی، که غالب مؤلفات متأخرین به طور مستقیم یا غیر مستقیم شرح و تفسیر دیدگاه‌ها و آرای فقهی و اجتهادی وی به حساب می‌آید، در مطلع آثار مهم خود حفظ منزلت نوع انسانی را به عنوان فلسفه عمومی فقه مطرح می‌سازد. مثلاً در تحریر الاحکام می‌نویسد: «و أفضل العلم بعد المعرفه بالله تعالی علم الفقه فإنّه الناظم لأمور المعاش و المعاد و به یتّم کمال نوع الإنسان و هو الکاسب لکیفیه شرع الله تعالی.» (۱۴۲۰، ج ۱: ۴۰). بر این اساس اولاً زیربنای ضرورت معرفت به امور معاش و معاد کمال و انتظام نوع انسان است و ثانیاً سامان زندگی مدنی، منزلی، و فردی بشر مظهر و مجلای شریعت الهی به شمار می‌آید.

فاضل مقداد، از نخستین مفسران آرای فقهی و کلامی علامه حلی، در آثار مختلف و نظریه‌سازان در زمینه تفسیر آیات احکام فقهی نوع‌گرایی و اصالت منافع عمومی در مقام استنباط را از نقاط مغفول در مباحث فقهی می‌داند و با تأکید بر اهمیت و منزلت این مهم می‌نویسد: «و ههنا فائده حسنه جلیله غفل عن التنبيه علیها کثیر و هی أنّ الاجتماع مطلوب لله سبحانه و تعالی.» (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۲: ۱۸۸) و بر این قاعده احکام کلی متعدد را مترتب می‌داند که در ادامه به مناسبت اشاره می‌شود.

جمال‌الدین حلی، با عطف نظر به اینکه غرض آفرینش انسان بقای نوعی و ضرورت وجود آدمی در بستر خلقت است و بایستگی اعتبار احکام بر اساس چارچوب‌های نوعی، می‌نویسد: «و تعلق عنایت به بقاء نوع الإنسان. و أنّ لا یخلو العالم من جنس الإنسان، و لذا حرم قتل النفوس، و حرم اللواط الذی هو سبب ضیاع النطف، و توعد علیهما بالقصاص و الحدّ خزبا فی الدنیا و بالنار فی الآخرة، و أمر بإطعام الجائعین، و جعل ذلك کفارة لذنوب الخاطئين.» (جمال‌الدین حلی، ۱۴۰۷، ج ۳: ۱۵۶).

تحقق انتظام نوع از جمله کلی و فراگیر فقه است و اختصاص به باب و بخش محدود ندارد و بسان مقصد شریعت کارکردهای مختلف در استنباط حکم دارد. نظریه‌های معطوف به این مسئله ضمن اینکه در محوریت انتظام امور نوع انسانی برای احکام شریعت اتفاق نظر دارند برای برون‌رفت از تراحم و تعارض نیز جانب تأمین نوعی را مقدم و مرجح دانسته‌اند.

چستی انتظام نوعی

نظم در لغت معانی مختلف دارد که آراستگی، قانون، هماهنگی، ترتیب سنجیده و متناسب امور از برجسته‌ترین آن‌ها به شمار می‌آیند. اهل لغت در این باره تعابیر مختلف دارند که از میان آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره داشت: «استقامت در طریق» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸: ۱۶۵)، «سبک و سیاق داشتن» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۱۰: ۳۵)، «حلقه وصل اجزای پراکنده» (جزری، ج ۵: ۷۹) و انتظام حالت برخورداری از نظم است و اهل لغت از این حالت تعبیر کرده‌اند به «اتساق و ترتیب در امور» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸: ۱۶۸؛ جوهری، ۱۴۱۰، ج ۴: ۱۵۶۶)، و «به هم باز دوختن و در کنار هم قرار دادن» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۱۱: ۲۵۸).

شارحین احادیث امامیه نیز معنای دور از لغت لحاظ نکرده و در شرح روایات مشتمل بر کلمه انتظام آن را با اتساق و هم‌سبکی و هماهنگی یکی دانسته‌اند (علامه مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۸۷: ۲۵۷).

فقیهان اگرچه تعریف انتظام نوعی را مسئله‌ای رسمی برای اظهار نظر قلمداد نکرده‌اند، از میان کلمات ایشان می‌توان به شاخص‌هایی دست یافت که جمع‌بندی حاصل از آن‌ها می‌تواند گویای تعریف واضح از این معنا باشد:

صاحب حدائق «انتظام» را برابر «اختلال» قرار می‌دهد و از باب «تعرف الأشياء بأضدادها» این کلمه را به معنای استحکام پایه‌های بنای حیات اجتماعی انسان تفسیر می‌کند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۱: ۱۰۳)؛ چنان که بعض صاحب‌نظران انتظام را در مقابل «هرج و مرج طلبی و آشفتگی» تفسیر کرده‌اند (قزوینی، ۱۴۲۷: ۵۰۴) و از کلمات برخی دیگر استفاده می‌شود که منظور از آن احقاق حق و جلوگیری از التقاط و آمیختگی حق و باطل است (لاری، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۶۳).

مبانی نظری قاعده

کتاب

برخی مفسرین و نویسندگان کتاب‌های آیات الاحکام پیام آیات صلح را ضرورت انتظام نوع بشر دانسته‌اند. مهم‌ترین آیات مورد استناد ایشان عبارت‌اند از: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصِلُّوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (أنفال: ۱)؛ «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (نساء: ۱۱۳)؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (حجرات: ۱۰)؛ «إِنْ يَرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» (نساء: ۳۴)؛ «وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء: ۱۲۷).

صاحب کنز العرفان در تحلیل خود از این دسته آیات مقصد آن‌ها را برقراری نظم نوعی می‌داند و می‌نویسد: «فی الصلح نفع عظیم إذ مع قطع النزاع يحصل تمام نظام النوع، و فوائد المعاش، فلذلك وصفه سبحانه بأنه «خير» أي خير عظیم و السعي فيه لإصلاح ذات البين فيه أجر جزیل.» (فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۲: ۶۸).

اطلاق آیات صلح برای قطع تنازع و ایجاد نظم شروط و تقییداتی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عدم مخالفت با دستورات صریح شریعت است. محور این اصل توصیه امام علی (ع) به شریح قاضی است که ضمن آن می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الصُّلْحَ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا حَرَّمَ حَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۴۱۳).

علامه حلی معتقد است محوریت نوع در احقاق حقوق و احکام تابعه آن وابسته به مرتبه و درجه حقی است که مورد مطالبه قرار می‌گیرد. پس، نمی‌توان خاستگاه نوعی احکام را در همه زمین‌ها یکی دانست و ناگزیر باید مراتب تشکیکی آن‌ها را ملحوظ داشت. از این رو در تفسیر آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ.» (حجرات: ۹) با انتقاد از نظریه بعض فقیهان اهل سنت (المبسوط للطوسی، ۷: ۲۶۲ - ۲۶۳: المجموع، ۱۹: ۱۹۸؛ المغنی، ۱۰: ۴۶)، مبنی بر اینکه آیه شریفه گویای جواز قتال با همه کسانی است که در برابر مطالبه حق استکف می‌کنند، چون خدا در این آیه علت قتال با اهل بغی را ممانعت ایشان از حق دانسته، بنابراین هر که مستکف یا مانع حق باشد نظر به مناسبت و وجود علت ثابت قتال با وی جایز است. می‌گوید: «و هذا ليس بصحيح؛ لأنَّ الحقوق تتفاوت، فأعظمها حقَّ الإمام في التزام الطاعة الذي يتمُّ به نظام نوع الإنسان، فلا يلزم من وجوب المحاربة على تفويت أعظم الحقوق، وجوبها على تفويت أدها، و لأنَّ هذا خطاب الأئمة دون آحاد الأمة.» (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۵: ۱۷۱).

سنت

شاید بتوان گفت از جمله محکم‌ترین ادله مؤید قاعده سخن فاطمه زهرا (س) در خطبه مشهور است که ضمن آن می‌فرماید: «... فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَنْبِيئًا لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ وَالْعَدْلَ تَنْسِيْقًا لِلْقُلُوبِ وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفَرْقَةِ.» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۹۹).

بر این اساس پیروی و طاعت خاندان عصمت و طهارت اساس نظام ملت است. نکته‌ای که در این سخن نهفته است تعبیر به ملت است که معنای آن متفاوت از دین و گستره آن را بزرگ‌تر است، چنان که در *المفردات فی غریب القرآن* با اشاره به مفهوم قرآنی این کلمه در آیاتی چون «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» (آل عمران: ۹۵) و «وَ اتَّبِعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» (یوسف: ۳۸) آمده است: «و لا تكاد توجد مضافه إلى الله، و لا إلى آحاد أمه النبي صلى الله عليه و سلم، و لا تستعمل إلا في حمله الشرائع دون آحادها، لا يقال: مله الله، و لا يقال: ملتي و مله زيد كما يقال: دين الله و دين زيد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۷۳).

ضرورت عقل

استناد فقیهان به انتظام نوعی اغلب با نظریه‌پردازی‌ها و برداشت‌های ایشان همراه شده است. نوع تحلیل‌های ارائه‌شده در این زمینه مبتنی بر تعقل و نتیجه‌گرایی است و دست‌کم در تحلیل‌های نوع‌گرایانه استناد مستقیم به ادله منصوص ندارند، بلکه آن را به عنوان قاعده متقن برآیند و برخاسته از نص دینی می‌دانند. در اینجا قبل از هر گونه تحلیل در خصوص آرای مطرح‌شده و بیان مستندات ممکن برای اثبات این قاعده و تطبیقات آن به تقریرات مهم ارائه‌شده در این خصوص اشاره می‌کنیم.

تقریر مقصد نگر

ملا محمدباقر مجلسی بنیان نوع‌گرایی در احکام اجتماعی و استناد به انتظام نوعی را از مقاصد شریعت می‌داند و می‌نویسد: «اجتماع نفوس بر امر واحد و اهتمام ایشان به یک دغدغه مشترک و انتخاب سبک و سیاق واحد برای زندگی از بزرگ‌ترین مقاصد شارع است. سلوک راه خدا به پیروی از دستورات شریعت، این همه حاصل نمی‌گردد مگر به تعاون و تعاضد بین نوع انسانی؛ امری که متوقف بر اجتماع همت‌ها و زلال نمودن باطن‌ها و نیت‌ها و اتفاق بر مودت و محبت است، تا همگان به منزله بنده واحد تابع پروردگار خود باشند. تحقق این مهم در پرتو زدودن کینه‌ها و حسدها و بدخواهی‌ها ممکن است.» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰: ۴۰۹).

طرح این مطلب نه از باب توصیه اخلاقی صرف و نه از موضع وعظ و خطابه است، بلکه معنای مستنبط برگرفته از احادیثی است که در مقام بیان قوانین اجتناب‌ناپذیر و الزامات ناگزیر زیست مدنی و ابعاد مختلف حیات اجتماعی است؛ از جمله پس از

اشاره به حدیث «الغیبهُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكَلِ فِي جَوْفِهِ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ أَنْتَظَرُ الصَّلَاةَ عِبَادَةً مَا لَمْ يُحْدِثْ قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا يُحْدِثُ قَالَ الْإِغْتِيَابُ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰: ۴۰۹) تهدید روح جمعی و از بین رفتن قصد و اراده عمومی برای نیل به خیر جامع را از فلسفه های تحریم غیبت در این دست احادیث عنوان می کند.

تقریر الفت نگر

فقیه فیلسوف حکیم قاینی در بیان حکمت اجتماعات شرعی می گوید: «در علوم مختلف به اثبات رسیده است انسان به تنهایی قادر به نیل کمال نیست و نیازمند همزیستی هم نوعان خود است تا اشخاص مختلف در کمک به یکدیگر به منزله اعضای شخص واحد باشند. پس انسان به طبع خود محتاج الفت با دیگران است و محبت اشتیاق به این هم افزایی است. قوام همه موجودات به حب و شوق مقتضی کمال است. به همین سبب غلبه و چیرگی و پیش افتادن به ناحق از دیگران زمینه ساز فساد و نقصان است. تحصیل عینی محبت به اجتماع است. از این رو شارع در هر شبانه روز مردمان را پنج وعده به اجتماع در عبادات فراخوانده تا در پرتو آن انس بیشتری حاصل کنند و از انس به محبت که مهم تر از عدالت است برسند. چون با محبت بی نیاز از عدالت اند. و حرمان شهروندان از این فضیلت کامل ناشی از عنایت حق جل جلاله جایز نیست. حسب نیاز نمازهای دیگر وضع و مقرر نمود و در هر جمعه امر به اجتماع کرد تا این فضیلت عینیت یابد. ترک این فضیلت را عنایت الهی اجازه نمی دهد تا از این رهگذر بقای نوع و شخص حاصل گردد.» (حکیم قاینی، ۱۳۶۴: ۱۱۹، ترجمه نویسنده).

تقریر اعتزالی، تقابل طبع و شرع

شهید اول در توضیح نظریه اهل اعتزال درباره محوریت نوعی تکالیف شرعی می نویسد: «از نگاه معتزله نوع انسان در حالت طبیعی مسیر هلاکت و تبعیت از شهوت و غضب را در پیش می گیرد. لذا دستورات شریعت افعال بشر را مقید و محدود می سازند تا از این خطرات تهدید کننده نوع در امان باشد؛ به گونه ای که می توان گفت غرض ذاتی تکالیف دور شدن از مقتضای طبع است، برای حصول اغراض شریعت افعال مقید ضرورت اند.» (شهید اول، ۹۷). وی در تحلیل انتقادی خود از این دیدگاه معتقد است رویکرد شریعت به طبع و فطرت انسان نه حداقلی و کاهشی بلکه حداکثری و افزایشی است و می افزاید: «و لعل صاحب هذا الرأي ممن یری أن المطلوب فی النهی إنما هو إيجاد الضد.» (شهید اول، ۹۷).

تقریر جامعه نگر

فاضل مقداد در آنچه از آن به «فائده حسنه جلیله» یاد کرده با تأسیس یک اصل از آن نتایج می گیرد که گویای نوع گرایی افراطی است. وی در بیان اصل مورد نظر می گوید: «اجتماع مطلوب خدای سبحانه و تعالی است. لذا مردمان به اجتماع در عبادات فراخوانده شده اند تا کمال عبادت و بندگی ممکن را بجای آورند و از قوه به فعل درآیند. بقای اشخاص ملزوم این اجتماع و اتفاق است و از آنجا که بقای نوع به بقای اشخاص است نیازمند بقای اشخاص هستیم؛ از آنجا که این مهم جز از طریق تناکح حاصل نمی شود و تناکح بر محبت بین زوجین استوار است. و از این روی خدای سبحانه و تعالی مودت و دوستی میان ایشان را از آیات الهی دانسته فرموده است: «وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.» (روم: ۲۱) و محبت جز از طریق انس و اجتماع ممکن نمی گردد. این دو نیز مطلوب گردیده اند.» (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۲: ۱۸۸).

وی، با تأکید بر این اصل بنیادین، در تشریح فلسفه منع و نهی از نکاح محارم می افزاید: «از آنجا که نسب موجب مودت و محبت است، اجتماع انساب با یکدیگر مطلوب نیست. چون غایت اجتماع که مودت است وجود دارد، لذا نکاح اقارب تشریح نگردیده که بدون نکاح میان ایشان حاصل است. در خصوص اجانب از آنجا که اجتماع در نسب ندارند اجتماع از طریق نکاح مطلوبیت یافته است. اگر این تشریح درباره انساب صورت می گرفت به سبب حصول از قبل بی فایده و بی ثمر می گردید و از اجتماع مطلوب در شریعت فلسفه خود را از دست می داد. با توجه به این اصل هرگاه اجتماع نسبی رو به ضعف باشد، مانند دختران عمه و خاله و فرزندان عمو و دایی نکاح آنان جایز می گردد ... و از آنجا که طبع آدمیان از مشارکت در خیرات گریزان و اختصاص

در این امور را طلب می‌کند مشارکت موجب تباعض و تنفر متقابل و منافی با محبت است. جمع بین دو خواهر تحریم گردیده است تا از کینه‌توزی بین ایشان جلوگیری شود.» (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۲: ۱۸۹).

تطبیقات قاعده

برخی فقیهان تحلیلی ارائه کرده‌اند که دقت و درنگ در آن گویای تعلیل احکام از طریق انتظام نوعی است، به گونه‌ای که می‌توان گفت این مقوله در طول دیگر علل تشریح به عنوان یک دلیل کلی مورد تأکید قرار گرفته است. کارکردهای استنباطی این قاعده در مواردی منعکس است که به عنوان تطبیقات آن مورد اشاره قرار می‌گیرد.

تعلیل احکام وضعی

صاحب *اشارات الاصول* به مناسبت در مبحث اقتضای فساد توسط نهی در معاملات به نظریه‌ای اشاره می‌کند که بر اساس آن فلسفه و علت احکام حاکم بر معاملات انتظام نوعی شناخته شده به گونه‌ای که لازم است اولاً در تفسیر نصوص معاملی به این معنا التفات شود، ثانیاً در موارد عدم تصریح نصوص از آن به عنوان دلیل استفاد شود. او می‌نویسد: «غرض اصلی احکام معاملات بیان صحت و فساد و تمیز معاملات صحیح از غیر آنهاست، امری که سبب اساس در انتظام امر معاش و داعی تأسیس این احکام است و خطابات اقتضایی وارد در خصوص آنها، مانند ایجاب و تحریم، در واقع تأکید بر این غرض و به منظور جلوگیری از دخالت علل اختلال معاش برترند. خطابات وضعیه بر همین اساس قابل فهم‌اند. اگر مراد از اوامر و نواهی واردشده در معاملات صرفاً بیان احکام اقتضایی و تخییری باشد و هیچ‌گونه التفات به حکم وضعی نشده باشد، مستلزم اهمال اصل و اساس احکام معاملات است. درحالی‌که احکام شرع اغلب به صورت امر و نهی وارد گردیده و تصریح به صحت و بطلان به‌خصوص در کتاب عزیز اندک است و از طرفی اهمال آنچه اهم مقاصد در مسائل معاملات می‌باشد به دور از ساحت شارع حکیم مؤسس شریعت است.» (کرباسی، بی‌تا: ۲۱۵).

تأسیس اصول اولیه

مسئله تأسیس اصل از پایه‌ای‌ترین ضوابط اجتهاد است. به طور کلی در احکام غیر توقیفی به‌خصوص در حوزه معاملات و قراردادهای اصولی بنیان نهاده شده است که احکام وارده در نصوص شرعی یا در مقام تأیید این اصول‌اند یا در مقام اصلاح یا بیان شروط مختص شرعی برای آنها؛ از جمله می‌توان به «فیما یقتضیه الأصل الأوّلی الحکمی من الصحه و الفساد فی المعاملات» اشاره کرد. محقق نراقی در بیان این مطلب می‌نویسد: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ اسْتَمَرَّتْ بَيْنَ النَّاسِ مِنْذُ اسْتَقَرَّتِ الْعَادَاتُ وَ وَضَعَتِ السِّيَاسَاتُ، مَعَامِلَاتُ بَيْنَهُمْ فِي الْعَقْدِ وَ الْحَلِّ وَ الرِّبْطِ وَ الْفَكِّ فِيمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي تَمَدُّنِهِمْ وَ انْتِظَامِ مَعَاشِهِمْ، مِنْ التَّجَارَاتِ وَ الْمُنَاكِحَاتِ وَ الْعَطِيَّاتِ وَ الْعُهُودِ وَ الْمَوَائِقِ وَ أَشْبَاهِهَا، وَ أَكْثَرُهَا غَيْرُ مَخْتَصَّةٍ بِالشَّرَائِعِ وَ الدِّيَانَاتِ، فَضْلاً عَنِ شَرِيعَةِ الْإِسْلَامِ، بَلْ تَعَمُّ الْأَدْيَانَ وَ الْعَادَاتِ، وَ اخْتَلَفَ حُكْمُهَا فِيهَا فِي بَعْضِ الْخُصُوصِيَّاتِ وَ الشَّرَائِطِ وَ أَسْبَابِ الْانْعِقَادِ وَ الْآثَارِ وَ الْأَحْكَامِ الْمَتَرْتَبَةِ عَلَيْهَا.» (نراقی، ۱۴۲۲: ۱۱۹).

تعلیل جزائیات

تحلیل‌های فقهی در خصوص حکمت مجازات‌ها نوعاً ناظر به حیث اجتماعی و مدنی انسان است. از این‌رو اغلب در توضیح چگونگی علت‌مندی کیفرها به ضرورت زیست اجتماعی و تهدیدها علیه نظم نوعی از ناحیه بزهکاران پرداخته‌اند. مثلاً می‌توان به گفته‌ای از جمال‌الدین حلی اشاره کرد که می‌گوید: «أقول: الإنسان مدنی بالطبع لا یمكنه أن یعیش وحده ... فافتقر إلى الاجتماع الذی هو مظنه التنازع و التنازع یوجب اختلال نظام النوع، فاستدعا کمال نظامه و بقاءه علی السداد و ... کان الإنسان محللاً للحوادث و الاضطراب ... و قد یكون التنازع مؤدیا إلى استحقاق الحدّ فی جنب أحدهم، فیجب وضع مستوف للحدود.» (اسدی حلی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۴۰۱).

صیمری، فقیه معاصر ایشان، نیز اندکی بعد در خصوص موضوع از همین استدلال بهره می‌گیرد و عین همین محتوا را از شیخ طوسی و ابن جنید روایت می‌کند (مفلق بن حسن، ۱۴۲۰، ج ۱: ۱۶۷).

تعلیل مدنیات

رویکرد فقیهان به استدلال‌های نوع‌گرایانه گویای چگونگی نگاه ایشان به فلسفه فقه است؛ امری که می‌توان آن را به بسیاری از عرصه‌های فقه تعمیم داد. محقق خوبی در بیان این مسئله و تأثیرات آن بر مباحث معاملات و قراردادهای ذیل عنوان «المعاملات و حکمه البحث عن حقیقتها» می‌گوید: «تردیدی در مدنی بالطبع بودن و نیاز انسان به حفظ نظام نوع و صیانت از حریم اجتماع نیست. در این راستا تشریح ضوابط حاکم بر مبادلات مالی لازم است و با نبود این دسته از قوانین رفع نیازهای اجتماعی مبتنی بر تعال، سلطه‌جویی، و زورگویی خواهد گردید. بنابراین برای حفظ این نظام ناگزیر محتاج علم معاملات و تنقیح قواعد و تنظیم و دسته‌بندی آن‌ها هستیم. لذا تصدی به این مبحث وجوب کفایی دارد.» (خویی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳).

تحلیل نهایی

همان‌گونه که ملاحظه شد اهتمام به انتظام نوع از پایه‌های تفقه و اجتهاد به شمار آمده است و در اصل این آموزه تردید نیست؛ هم رویکرد اهل فقه به این مقوله درست است هم استدلال‌ها و استنادات ایشان به این معنا به‌رغم تفاوت در تقریر بر مبانی متقن استوار است. لیکن این نظریه از جهاتی چند نیازمند درنگ و تأمل است، بلکه احتیاج به تکمیل و تنظیم دارد.

۱. محوریت نوع انسان در اجتهاد منحصر به آموزه انتظام نیست و این مقوله صرفاً یک جنبه از نوع‌گرایی مثبت و مطلوب در این ساحت است. زیرا بایستگی انتظام پیوسته به قواعد دیگری وابسته است؛ از جمله ضرورت حفظ نوع و تعلق احکام به طبایع و انواع. از این رو برای پردازش درست این نظریه و مطالعه در جوانب آن نیاز به درنگ بیشتر در مبانی و ضوابط حاکم بر اصالت نوع و حدود و ثغور آن در مواجهه با منزلت و اعتبار افراد است. زیرا چالش عمده در این زمینه چگونگی جمع میان این دو ساحت است. اعتقاد به اصالت نوع و استناد به آن در مقام استنباط و استدلال منوط به حل مشکل تراحم منافع نوعی و شخصی است. این مسئله از دیرینه‌ترین مسائل پیش روی صاحب‌نظران عرصه علوم مختلف اسلامی از جمله فقه است.

۲. مبانی نظری احکام تشریحی و مسلمات فلسفه تشریح، در عین تأیید نوع‌گرایی، تعلیل و تحلیل در این زمینه را منحصر به نوع‌نگری نمی‌داند، بلکه جایگاه آموزه‌هایی چون عدالت و حفظ سایر مقاصد دین نیز در این مطلب مورد تأکید است. زیرا علاوه بر حفظ و انتظام نوع و نسل و جان انسان‌ها حفظ عقل و دین و ناموس نیز از مهم‌ترین این مقاصد و اهداف شریعت‌اند. این امر ایجاب می‌کند: اولاً چگونگی درهم‌تنیدگی انتظام نوع با این مقولات تبیین شود، ثانیاً تأثیرات ناشی از لحاظ جنبه‌های نوعی انسان در تفسیر و بیان مفاهیمی چون عدالت مورد توجه قرار گیرد.

۳. مرزبندی بین دانش فقه و کلام، به‌رغم اینکه در جهت اصل عدم تداخل مسائل علوم صورت پذیرفته، چنان که ملاحظه شد، نیاز به آموزه‌های کلامی در فرایند اجتهاد و استنباط احکام در مواردی مثل موضوع سخن اجتناب‌ناپذیر است. از این رو تناسب و دادوستد این دو علم در حوزه مسائل مشترک نیازمند بازاندیشی جدی است؛ چنان که محقق اردبیلی در بیان حکم مسئله چگونگی استمرار نیابت فقیهان از امام^(ع) در عصر غیبت حسب ضرورت استناد به اجماع را در کنار ضرورت منع از اختلال نظم نوعی که نظریه‌ای کلامی است قرار می‌دهد و می‌نویسد: «و أنت تعلم انه لا قدح فیه، إذ الفقیه حال الغیبة لیس نائباً عن الأئمة الذین ماتوا علیهم السلام حال حیاتهم حتی یلزم انعزالهم بموتهم علیهم السلام، و هو ظاهر. بل عن صاحب الأمر علیه السلام، و اذنه معلوم بالإجماع أو بغیره، مثل أنه لو لم یأذن یلزم الحرج و الضیق، بل اختلال نظم النوع، و هو ظاهر.» (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲: ۲۸).

نتیجه

حاصل سخن و بررسی در مبانی نظری بایستگی انتظام نوع به عنوان قاعده کلی فقهی این است که از آنجا که نظم‌بخشی به امور زندگی انسان در ابعاد مختلف مدنی دارای مراتب تشکیکی است و برترین سطح آن منحصر از اختیارات امام معصوم^(ع) است

و مراتب ضعیف و اضعف آن برای انسان غیر معصوم نیز مقدر و ممکن است، تحلیل‌ها و احکام فقهی برگرفته از مبانی ناظر به اوضاع و احوال انسان مکلف است. بر این اساس انتظام حیات نوعی بشر ضابطه‌ای حاکم در امور مدنی و اجتماعی به معنای عام آن است و مخالفت با آن در تنظیم ضوابط و مقررات جایز نیست. حیث نوعی بودن انتظام مقتضیات و ثمراتی دارد که مهم‌ترین آن‌ها حاکمیت قاعده واحد نسبت به اشخاص و افراد در زمان‌ها، مکان‌ها، و اوضاع و احوال متفاوت است. برای دستیابی به این همه علاوه بر تحلیل‌های عقلی صورت‌یافته لازم است آیات و نصوص اشاره‌شده منبع استنباط ضوابط قاعده قرار گیرند.

منابع

- اردبیلی، احمد بن محمد (١٤٠٣ ق). مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: اسلامی.
- اصفهانى (مجلسى دوم)، محمدباقر بن محمدتقی (١٤٠٤ ق). مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول. ج ٢. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- اصفهانى (١٤١٠ ق). بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار. بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
- اصفهانى، حسین بن محمدرغب (١٤١٢ ق). مفردات ألفاظ القرآن. سوریه - لبنان: دار العلم - الدار الشامی.
- بحرانى (آل عصفور)، یوسف بن احمد بن ابراهیم (١٤٠٥ ق). الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره. قم: اسلامی.
- جزری (ابن اثیر)، مبارک بن محمد (بی تا). النهايه فی غریب الحدیث و الأثر. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (١٤١٠ ق). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: دار العلم للملایین.
- حکیم قائینی، کافی بن محتشم (١٣٦٤). رسائل حکیم قائینی. تهران: علمی فرهنگی.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (١٤١٢ ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه.
- حلی (١٤٢٠ ق). تحریر الأحكام الشرعیه علی مذهب الإمامیه. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- حلی (١٤٢٢ ق). الألفین. قم: الموسسه الاسلامیه.
- حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی (١٤٠٧ ق). المذهب البارع فی شرح المختصر النافع. قم: اسلامی.
- حلی، مقداد بن عبدالله سیوری (١٤٢٥ ق). کنز العرفان فی فقه القرآن. قم: مرتضوی.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی (١٤١٠ ق). مصباح الفقاهه. تقریر: محمدعلی توحیدی. قم: مدینه العلم.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (١٤١٣ ق). مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام. ج ٤. قم: مؤسسه المنار.
- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (١٤٠٥ ق). رسائل الشریف المرتضی. قم: دار القرآن الکریم.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (١٤٢١ ق). رسائل الشهد الثانی. قم: اسلامی.
- صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد (١٤١٤ ق). المحيط فی اللغة. عالم الکتاب.
- صیمری، مفلح بن حسن (١٤٢٠ ق). غایه المرام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار الهادی.
- طبرسی، احمد بن علی (١٤٠٣ ق). الاحتجاج. مشهد: مرتضی.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (١٣٧٣). کنز العرفان فی فقه القرآن. تهران: مرتضوی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (١٤١٠ ق). کتاب العین. ج ٢. قم: هجرت.
- فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی (١٤٢٩ ق). معتصم الشیعه فی أحكام الشریعه. تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
- قزوینی، سید علی موسوی (١٤٢٧ ق). التعلیقہ علی معالم الأصول. قم: اسلامی.
- کرباسی، محمد ابراهیم بن محمد حسن (بی تا). إشارات الأصول. بی تا: بی جا.
- کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (١٤٠٧ ق). الکافی. ج ٤. دار الکتب الإسلامیه.
- لاری، سید عبدالحسین (١٤١٨ ق). التعلیقہ علی مکاسب. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد بن شمس سروی (١٣٨٢). شرح الکافی. تهران: المکتبه الإسلامیه.
- همدانی، آقارضا بن محمد هادی (١٤١٦ ق). مصباح الفقیه. قم: مؤسسه الجعفریه لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی.
- نراقی، محمد بن احمد بن محمد مهدی (١٤٢٢ ق). مشارق الأحكام. کنگره بزرگداشت ملا محمد مهدی نراقی و ملا احمد نراقی. ج ٢. قم.
- Ardaibili, A. M. (1982). *Majma' al-Fa'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Bahrāni, Y. A. I.Ā. 'Usfūr (1984). *Al-Ḥadā'iq al-Nādirah fī Ahkām al-'Itrah al-Ṭāhirah*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Farahidi, Kh. A. (1989). *Kitāb al-'Ayn*. 2nd ed. Qom: Hijrat Publishing. (in Arabic)
- Fazil Miqdad, M. 'A. (1994). *Kanz al-'Irfān fī Fiqh al-Qur'ān*. Tehran: Murtaḍavi Publications. (in Arabic)
- Feyz Kashani, M.M. Sh.M. (2008). *Mu'taşam al-Shī'ah fī Ahkām al-Sharī'ah*. Tehran: Shahīd Moṭahhari Higher School. (in Arabic)
- Hakim Qa'ini, K. M. (1985). *Rasā'il Hakīmi Qā'imī*. Tehran: Ilmī-Farhangī Publications. (in Arabic)
- Hamadani, A.R. M.H. (1995). *Miṣbāh al-Faqīh*. Qom: al-Mu'assisah al-Ja'fariyyah li-Ihyā' al-Turāth wa Mu'assisah al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)

- Hilli, A. M. A. (1986). *Al-Muhadhdhab al-Bāri' fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Hilli, (al-'Allāmah), H. Y. M. A. (1991). *Muntahī al-Maṭlab fī Taḥqīq al-Madhhab*. Mashhad: Majma' al-Buḥūth al-Islāmiyyah. (in Arabic)
- (1999). *Tahrīr al-Aḥkām al-Shar'iyyah 'alā Madhhab al-Imāmiyyah*. Qom: Imam Sadiq (AS) Institute. (in Arabic)
- (2001). *Al-Alfayn*. Qom: Al-Mu'assisah al-Islāmiyyah. (in Arabic)
- Hilli, M. 'A. S. (2004). *Kanz al-'Irfān fī Fiqh al-Qur'ān*. Qom: Murtazavi Publications. (in Arabic)
- Isfahani (Majlisi II), M.B. M.T. (1983). *Mir'āt al-'Uqūl fī Sharḥ Akhbār Al al-Rasūl*. 2nd ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah. (in Arabic)
- (1989). *Bihār al-Anwār al-Jāmi'ah li-Durar Akhbār al-'Immah al-Aṭhār (AS)*. Beirut: Mu'assisah al-Ṭab' wa al-Nashr. (in Arabic)
- Isfahani, H. M.R. (1991). *Mufradāt Alfāz al-Qur'ān*. Lebanon - Syria: Dār al-'Ilm/ al-Dār al-Shāmiyyah. (in Arabic)
- Jawhari, I. H. (1989). *Al-Ṣiḥāḥ – Tāj al-Lughah wa Ṣiḥāḥ al-'Arabiyyah*. Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn. (in Arabic)
- Jazari, M. M. A. (n.d.). *Al-Nihāyah fī Gharīb al-Ḥadīth wa al-Athar*. Qom: Isma'iliyan Publishing Institute. (in Arabic)
- Karbasi, M.I. M.H. (n.d.). *Ishārāt al-Uṣūl*. n.p.: n.p. (in Arabic)
- Khui, S. A.Q. M. (1989). *Miṣbāḥ al-Fiqhāhah*. ed. Muhammad Ali Tawhidi. Qom: Madīnah al-'Ilm. (in Arabic)
- (1997). *Al-Tanqīḥ fī Sharḥ al-'Urwah al-Wuthqā*. Qom: Mu'assisah Iḥyā' Āthār al-Imām al-Khū'ī. (in Arabic)
- Kuleyni, A.J. M. Y. (11986). *Al-Kāfi*. 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah. (in Arabic)
- Lari, S. 'A. H. (1997). *Al-Ta'līqah 'alā al-Makāsib*. Qom: Mu'assisah al-Ma'ārif al-Islāmiyyah. (in Arabic)
- Mazandarani, M. S. A. Sh. S. (2003). *Sharḥ al-Kāfi*. Tehran: al-Maktabah al-Islāmiyyah. (in Arabic)
- Naraqī, M. A. M.M. (2001). *Mashāriq al-Aḥkām. Commemoration Congress of Mullā Muḥammad Mahdī Narāqī and Mullā Aḥmad Narāqī*. 2nd ed. Qom. (in Arabic)
- Qazwini, S. A. M. (2006). *Al-Ta'līqah 'alā Ma'ālim al-Uṣūl*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Sabzivari, S. 'A. (1992). *Muhadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 4th ed. Qom: Al-Manar Institute. (in Arabic)
- Sahib ibn 'Ubbād, I. 'U. (1991). *Al-Muḥīṭ fī al-Lughah*. 'Ālam al-Kitāb. (in Arabic)
- Seymuri, M. H. (1999). *Ghāyah al-Marām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. Beirut: Dār al-Hādī. (in Arabic)
- Shahid Thani, Z. A. (2000). *Rasā'il al-Shahīd al-Thānī*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Sharif Murtaza, A. H. M. (1984). *Rasā'il al-Sharīf al-Murtaḍā*. Qom: Dār al-Qur'ān al-Karīm. (in Arabic)
- Tabarsi, A. A. (1982). *Al-Iḥtijāj*. Mashhad: Nashr Murtaḍā. (in Arabic)